

پژواک‌ها

کاریکاتوری برای دنیا (۱)

بی پایه نیست اگر بسیاری کسان به این نتیجه رسیده اند که: «شاید يك عكاس چیره دست بتواند به وسیله يك پرتره، روحیات مدل خود را بیان کند. اما بیان آنچه در ضمیر عصر ما می گذرد، بدان صورت که با کاریکاتوری میسر است، با هیچ وسیله بی میسر نیست، حتی با سینما که ابعاد بیشتری دارد و به عنصر زمان نیز مسلط است.» من شخصاً چنین اعتقادی دارم.

و شوایتزر، یاسر نکش، با داروخانه اش، با بیمارستانش، با تلاش هایش، و شاید هم با آن سبیل - های دست و پا گیرش، و بیش از همه اینها با آمار روزانه بیمارستان جنگلیش تلخ ترین مایه است برای کاریکاتوری که دوران ما می تواند شخصیت خود را به وسیله آن ارائه دهد.

در واقع آنچه شوایتزر - هم کیش بی مذهب او، گانندی - دو مظهر سرشناس آن بودند، دیر زمانی پیش از آن که گانندی و شوایتزر زندگی را به انجام رسانند، فنار را آغاز کرده بود. و حقیقت این است که شوایتزر، داروهای مسکن خود را به بیماری تزریق می کرد که قرن های دراز از مرگش گذشته بود. و اگر دست کم فقط یکبار با میکروسکوپ آزمایشگاه خود خون فاسد بیمارش را نگاه کرده بود خیلی وقت پیش از اینها پی می برد که تلاش هایش يك نیشخند بیش نیست:

ممکن بود در این سوی اقیانوس آمارهای بیمارستان لامبارنه، به نسبت ماه مشابه سال قبل، ده درصد مرگ و میر را کم تر نشان دهد؛ اما در آن سوهای اقیانوس، گزارش هیات های بازرسی مخصوص، قدرت کشتار بمب های جدید هسته ای را، به نسبت بمب دگیلدا، که در هیروشیما «آزمایش شد»، هزار و هشتاد و سه درصد قوی تر «تائید می کند» و می گوید: «این قدرت، مربوط است به عمل تبدیل هیدرژن به هلیوم، که به طور خلاصه آن را بمب هیدروژن می نامیم. و چون عمل تبدیل فقط با ایجاد حرارتی معادل يك میلیون درجه میسر است و چنین حرارتی را عجالاً تنها با شکستن اتم های اورانیوم ایجاد می توان کرد، لهذا، در هر بمب هیدروژن يك بمب اتم اورانیوم نیز به عنوان عامل حرارتی (یا چاشنی) به کار خواهد رفت... هیات بازرسی مخصوص خوشوقت است به اطلاع برساند که رقم هزار و هشتاد و سه درصد، تنها مربوط به قدرت بمب اصلی است، و قدرت تخریبی چاشنی اتمی آن را که در گزارش های قبلی به اطلاع رسیده است، می توان با درصد فوق اضافه کرد»

۱ - عنوان نوشته ی احمد شاملو این نیست. نویسنده عنوانی روی نوشته نگذاشته. ما نوشته را خواندیم. بی عنوان هم میشد چاپش کرد. اما فکر کردیم اگر شاعر میخواست عنوانی پیدا کند چه میکرد. فکر کردیم این عنوان شاید به آنچه که میگزید نزدیک باشد.

مواد خام برای کاریکاتور آماده است بدون آن که هیچ کس به هیچ عنوان قصد ریشخند دیگری را به دل داشته باشد!

ولی چرا. نمی توان به سادگی قبول کرد نیت ریشخندی در میان نیست. اگر حساب ارزش ها در میان باشد و عدالتی و دفتر و دستکی، به سادگی می توان مسائل فراوانی را حل کرد.

يك هیأت نظامی دشمن می توانست جهنمی را که در يك آزمایش اتمی به وجود می آید به دولت متبوع، خود گزارش کند... دست کم برای آن که «فردا، در برابر يك داد گاه بین الملل بتوان از خود دفاع کرد»، می شد گروهی از ناظران صاحب صلاحیت دشمن را هنگام آزمایش بمب در صحرای نوادا (اگر اشتباه نکنم) فرا خوانند تا آنچه به چشم می توان دید ببینند. و آن وقت اگر با وجود این نمایش خوف انگیز، دشمن همچنان سرسختی نشان می داد بر او همان رود که بدورفت.

اما حکایت این است که گویی می بایست قدرت تخریبی و کشتاری بمب، عملاً در «شهری فشرده، محاسبه و مشاهده» شود. و اگر نه این بود، آن را - حد اقل - در يك دهکده نیز میشد به «دشمن سرسخت» باز نمود. و باز، اگر «نیت خیر»ی در میان بود، میشد از تکرار فاجعه «هیروشیما» در «ناگازاکی» جلوگیری کرد.

رسوایی هیروشیما عالم را فرا گرفت اما فاجعه ناگازاکی - که بمب اتمی دیگری هم بلافاصله در آن شهر آزمایش شد - چنان ماست مالی شد که انگاری حتی کودکان کوچه ترقه ئی نیز در آن جا آتش نکرده اند!

قصد من بی گفتگو دفاع از مایدانك، بر گن بلزن، آوش ویتس و دیگر کشتار گاهای نازی که کثیف ترین صفحات تاریخ را به ملغمه ئی از گاز و خون و باروت شسته اند نیست؛ اما اگر می توان یاران هیتلر را بدین اتهامات به دار آویخت، مسوولان هیروشیما و ناگازاکی نمی توانند خود را آنچنان بیارایند که تمام قرضتگان، فقط دو بال کوچک کم داشته باشند!

مسأله آنچنان روشن است که شخص، در پاره ئی از مسائل گرفتار شك و تردید می شود؛ همچنان که من اندك اندك گرفتار این وسوسه شده ام که ارقام چند میلیونی کشتارهای هیملر و نوجهایش در کشتار گاهای نازی، نشانه های تصغیری است که برای جنایات ناگازاکی و هیروشیما اختراع شده است!

شوایتزرها و گاندی ها... و پیش تر و پیش تر از اینان: مسیح و بودا و زرتشت...

طنین بستن این صداها، نشانه سکوت محیط است.

آمارهای بیمارستان لامبارنه و هیأت بازرسی مخصوص، چه بسا که در يك صفحه روزنامه ئی و در کنار یکدیگر به چاپ رسیده باشد! این تصویر واقعی دنیای ما و عصر ماست:

«عصر عظمت های غول آسای عمارتها و دروغ!»

ساحبان کارخانجات عظیم سازنده و مسائل جنگی، و دلایان تراست های عظیم آنان، هر روز به جنگی و تجاوزی دامن می زنند.

اینان با هزاران وسیله تبلیغاتی که در دست دارند - از سرویس فرستنده رادیو و تله و بی بی سیون،

تا مجلات و روزنامه‌هایی با تیراژهای سرسام‌آور - مجاری احساس و تفکر توده‌های مردم را در جهت منافع خود منحرف می‌کنند. برای آنان عقیده و مذهب و تعصب می‌سازند، و بدین تعصبات حقه‌شده دامن می‌زنند، سپس درهای میدان‌های جنگ را به روی این گلادیاتورهای قرن بیستم باز می‌کنند و بدینگونه بازار تازه‌ئی برای فروش کالای مرگ خویش به دست می‌آورند.

در هر گوشه دنیا جنگی هست که اگر به درستی سوال خود را مطرح کنید می‌بینید که هیچ يك از دو طرف نمی‌دانند برای چه می‌جنگند و با که می‌جنگند، و هدف غائی و نهائی ایشان از جنگی که می‌کنند چیست!

این است آن طنز تلخ که ما و زمان ما اجزای مشکله آنیم؛ دکتر شوايتزر! تو در این بازار پر آشوب، در این عصر توهمین آمیزئی که داغ بردگی را دیگر حتی با خون نیز نمی‌توان شست، با چه چیز مبارزه می‌کنی؟ انسانی که شرافتش را «یکجا» معامله می‌کنند و استنکاف یا پذیرش او در سر نوشت وی کم‌ترین اثری نمی‌تواند داشته باشد؛ انسانی که نمی‌تواند از خود عقیده‌ئی داشته باشد مگر آن که صاحبان او داشتن چنین اعتقادی را «مجاز» شمرده باشند؛ انسانی که حتی بدوی‌ترین حقوق دوران جنگل نشینی نیز از او سلب شده است و «زنده بودن» برای او تنها تا هنگامی «مجاز» است که کلمه آزادی را بر زبان نیاورد؛ انسانی که نمی‌تواند بگوید «نه»، نمی‌تواند سر نوشتش را خود بسازد، در دوست داشتن و دشمنی کردن آزاد نیست، و درباره او چنان سخن می‌رانند که چو بداران دوران اقتصاد شبانی از احشام خویش بدان گونه موهن سخن نرانده‌اند، گو چند صباحی کم‌ترک بزید، یا از اصل، خود به جهان نیاید!

عصر «بردگی جدید» نه به صورتی است که به نجات از آن امیدی چندان بتوان داشت.

هنگامی که رادیوی یکی از دولت‌ها خبر از «تجاوز» نیروهای کشور دیگری می‌دهد و فرمانده نیروهای مسلح از پشت میکروفون‌ها فریاد می‌کشد: «قوای ما، تا آخرین نفر در برابر این تجاوز خواهند ایستاد و تا آخرین فشنگ از آزادی خود دفاع خواهند کرد»، شرافت توهمین شده بشریت، چگونه می‌تواند به دفاع از خود برخیزد، حال آن که، اگر «نیروهای مدافع» و «نیروهای مهاجم» را به خود رها کنی، نه گلوله‌ئی شلیک خواهد شد، نه مهاجمه‌ئی صورت خواهد گرفت!

دکتر شوايتزر!

تو مسکن‌هایت را به بیماری تزریق می‌کنی، که قرن‌های دراز از مرگش می‌گذرد. این بیمار، همان هنگام که مسیحیت لگدمال جنگ‌های صلیبی می‌شد و روح مسیح از دغلكاری کشیشانی که بر محاکم تفتیش عقائد حکومت می‌کردند درد می‌کشید؛ همان هنگام که روان بودا، با نو مسیحیانی که به آتش افکنده می‌شدند آرامش جاودانه خود را از دست می‌داد، مرده بود!

دکتر شوايتزر!

مسکن‌هایت را به مرده‌ئی تزریق کرده‌ای!

احمد شاملو

ازرا پوند به هفتاد

در پی نشانه گذاری به هفتادمین سال زندگی پوند «New Directions»، بنگاهی جایگرفته به «333 Sixth Av. New York 14, N.Y.»، به گروهی از کسان که در کار شعر و هنر دلبستگی و آزمودگی داشتند نامه نوشت و چون پاسخها فراز آمد همه را گرد کرد و به همراه صورتی از کارهای چاپ شده پوند یکجا در مجموعه‌یی به چاپ درآورد. اینک پاسخهای آن کسان.

ت. س. الیوت: «گمان دارم پیش از این دین شخصی خود را به ازرا پوند در سالهای ۲۲-۱۹۱۵ روشن گردانده‌ام. هم‌چنین نظرم را درباره‌ی موقعیت پوند در حد شاعری، منتقدی، گرداننده‌ی در کار نویسندگان و هم‌پیشروی در زبان موزون و شاعرانه به چند شیوه بیان کرده‌ام. سالگرد هفتادم تولد او لحظه‌یی برای توصیف ستایش‌های آدمی نیست، بل به سادگی فرصتی است برای شناختن آن خدمتها که در زمینه‌ی ادبیات انجام کرد... و هم آن پیشبردها و دریافت‌ها که حتا تیز فکرترین منتقدان او باید بشناسند و بپذیرند.»

دبل یو. ه. اودن: «بسیار اندک شاعران زنده، که حتا وقتی از تاثیر پوند بر خودشان آگاهی ندارند، میگویند: (اگر پوند هرگز به جهان نزیسته بود کارهای من باز همان سان میبود که هست.)»

نرمن ه. پی‌یرسون: «در باره‌ی ازرا پوند دو چیز به حد کافی روشن است. نه تنها شاعری بزرگ در زمان ماست، هم از شخصیت‌های انگشت شمار ادبی است که ایمانی خوش بینانه به شایستگی‌های انسان دارد. ایمان پوند البته ساده و رام نیست؛ باور داشتی است دلنشین اما دشوار که انسان میتواند خود را سامان بخشد و آفریننده‌یی باشد از خیر و زیبایی مطلق آنهم به شیوه‌یی نو و دل‌انگیز. ازرا پوند لبه‌ی تیز و آرام نیست، مرکزی فعال است.»

جوز و. دپینا هارتین: «ازرا پوند ذاتن انسانگراست، متمدن و متمدن‌کننده. پوند که خود میان مردمی آزاده پرورش یافت اکنون از آزادی خیش محروم گردیده است... دفاع از شاعری چون پوند به مثابه دفاع از آزادی انسانی و ارزشهای آنست، دفاع از برتری ارزشهای معنوی و روحی -

ستپن سپندر: «من آنقدر در باره‌ی عظمت دریافت‌ها و پیشبردهای ازرا پوند - گرانواره آنچنان که هستند - نمی‌اندیشم که درباره‌ی آنچه که برای جامعه‌سرایان دیگر کرد. همین دیروز بود که نوشته‌یی را می‌خواندم: (هنگامی که داستان «Dubliners» جیمز جویس را چهل نفر از ناشران انگلیسی رد کردند، پوند به تنهایی آنان را به چاپ آن ترغیب میکرد.) آن‌گاه میان‌دیشم به جهان بزرگ ادبیات در آغاز نسانس، «Troubadours»، ادبیات لاتین و ادبیات چینی که پسوند با ترجمه‌هایش در دسترس شاعران دیگر گذاشت. تصور میکنم ازرا پوند بیشتر مترجمی شاعر باشد تا شاعری تنها. شاعری که ادبیات را برای معاصران خود سود بخش گرداند. بهمین دلیل دوست دارم در ستایش او سپاسگذاری کنم، سپاسگذاری از نمونه‌یی بزرگ و آموزنده که برای شاعران بود، سپاسگذاری از شکر ددانی‌ها و کار ترجمه‌اش، از صدها عمل سخاوتمندانه که بکمک شاعران دیگر انجام کرد. بی‌این بخش‌ها و دست‌گشادگیها، بی‌این

روشنگریهای بزرگ وضع ادبیات انگلیس در زمان حاضر کاملن دیگرگون بود.

ادیت سیتول : هیچ شاعر یا دوستدار شعری نمیتواند هفتادمین سالگرد تولد پوند را بگذراند بی اینکه در برابر اوسر تعظیم فرود آورد...

در برابر آن رشته‌های شگرف و برترین از کلمات و اصوات شیفته‌کننده که به جامه‌ی شعر درآمده و به آیین آهنگین وزن زینت یافته‌اند، باچنان گونه‌گونی خارق‌العاده، نرمش و پرهیز ناپذیری بی‌پایان که گاه به (آرامش گریه صفت یوز پلنگ) میماند و گاه به زمزمه‌ی نوسانگر و روان نسیم که از دل دریا-ایی سحر آمیز برخاسته باشد، سر فرود میآورم.

به زیبایی معجزه آهای دید و تصویر در دومین Canto ی برتر... باوکه تاثیرش روی بهترین اشعار زمان ما چون نیروی آفریننده بوده است...

۱.۱. کامینگز. «به عقیده‌ی ازرا پوند شعر اتفاق هنریست و هنرمندان اتفاق انسانند. « هنرمند در منطقه‌ی جغرافیایی که از پیرامون جدا شده باشد زندگی نمیکند، روی پاره‌ی این خاک دلفروز، به پندار راستین ناجانوران افکنده نشده، و نه برخی این انکاره که کشتار گروهی، تقوایی اجتماعیست از آنرو که قتل نفس گناهی فردی به شمار است. هنرمند در جهانی خود پرداخته زیست نمیکند و نه... در خصوص چند فریب انگشت شمار (گذشته)، (اکنون) و (آینده) که از انسانیت نقل نشدنی نقل شده، ممکن است آنها برای دومیلیارد Submoran که ظاهرن (مکانیزه) شده‌اند به حد کافی بزرگ باشند اما برای يك انسان بسیار کوچکنند.

کشور بی‌مرز و پایان هر هنرمند خودش است. هنرمندی که در برابر آن کشور نقشی راستین نداشته باشد دست به خودکشی زده است و حتا هیچ حقوقدان شایسته نمیتواند مرده را بکشد. اما انسانی که با خودش هر که باشد سداقت دارد نامیراست، و همه‌ی بمب‌های اتمی به دست همه‌ی ضد هنرمندان در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها هرگز نامیرایی را رام نخواهد ساخت.

ارچیبالد مک‌لیش : « از آنکاه که کار آموزندگی را درهاروارد آغاز کردم هر سال وحتا سالهای درازپیش از آن، نیروی فوق‌العاده و گیرایی بسیار کارهای پوند مرا متاثر گردانده است. بیشتر کارها با زمان پیروکهنه میشود. کار او نمیشود. کارش پیوسته درخشش تیز و استوار خود را نگاه میدارد. لبه‌ی برنده‌را. »

ماریان مور : « از را پوند پیر نمیشود و نه من خسته میشوم از ستودن تازگی، نیشداری و پرتوانی شعرش و ترجمه‌هایش و نقدهش و مشاوره و نظر آزمایی‌اش. میدان شعر بی‌اومیدانی ره‌اشده و تهیست. »

ارنست همینگوی : « با اشتیاق زیساد از ازرا ستایش میکنم. اما آنچه دوست دارم بکنم اینست که او را از جهنم St. Elizabeth's بیرون بیاورم، يك گذرنامه برایش دست و پاکنم و بگذارم به ایتالیا برگردد، جایی که ارزش واقعی‌ی شاعری چون او را پشش میدهند. درست است که وقتی در زمان جنگ، حتا پس از روبرو شدن ما با ایتالیا، به سخن پراکنی خود برای موسولینی‌ی عربده‌جو ادامه داد، اشتباه بدی کرد. ولی همچنان معتقدم غرامت اشتباهش را به طور کامل پرداخت و ادامه‌ی گرفتاری‌اش کیفری ظالمانه و غیرعادیست. »

چهره‌ی هنرمندانه

... و باز همه‌ی آنچه شنیدی يك روی سکه بود . روی دیگر این است که توجرات نمیکنی گامی به سوی هنرمند برداری .

این نازنین آدینه‌ها جلوی سیاستمدار سپیده‌موی استعمار گرازا نومیزند و از «هنر برای هنر» سخن میگویند. دوشنبه‌ها در مجلسی خصوصی باستالین‌بست‌ها از اصل «هنر در خدمت مردم» جانبداری مینمایند. هفته‌ی يك شب به موعظه‌ی دینی میرود. در یخ که گاه به گاه مسمومیت الکلی پیدا میکند و از بدروز کارماجرای او با زنی شوهر دار روی نوار میاید. رنج را سرنوشت بشر میداند اما از آن میگریزد. هر سال، در دانشکده، برای يك یا دو درس نام مینویسد و آخر کار که گریز از سربازی را راهی نمیباید به دختر کسی بیگناه - نمیدانم از کدام ملیت - دل میبازد، ترکی؟ عربی به گمانم یا یونانی زیبایی! بعد از معافیت دو کار میکند: رها ساختن جفت باردار و ایراد سخن رانی در فضیلت سپاهیگری. از پایه گذاران بنیاد فرهنگی سوسیالیست‌هاست که در کانون دوستی لیبرالیستها نیز عضو موسس در شمار آمده. هر زمان که ره‌آورد الهامی را چاپ میکند نگران هزینه‌اش نیست. کاغذ فروشها و چاپخانه دارهای هنردوست فراوانند، به خصوص اگر در واریز حسابها شتابزده نباشی، غریزه‌ی طبیعی‌ی دل‌بستگی به هنر، اندک اندک، در همه بیدار می‌شود. عضو «Lions» است که به پرهیز از خودنمایی‌نشانش را به سینه نمیاویزد. با «سخن» همکاری دارد، اما در محفل‌های دوستانه از آن انتقاد میکند. تا پریروز در يك بنگام امریکایی بود ولی امروز به کمک آدم‌های سیرستپوش و صورتگر جامه‌ی فرهنگی به تن کرده و جز نقد ادبی به کاری دست نمیببرد. دل‌باخته‌ی عفت قلم است با اینهمه در نقدهایش اغلب شعری را میبینی که ناچار در اجاق عمه‌ی شاعر آویخته‌اند. واپسگرا و جهش‌دوست است. آزاد اندیش و سستگر است، در ویشانش قلندری کمی نیاز و توانگران سرسپرده‌ی پرآز می‌شناسندش ...

نه! دوست عزیز! فربودان دل‌بسته و بی‌هنر را طاقت و لیاقت در گیری با چنین هنرمند هزارچهره‌ی نیست. نیکبختی آنها همین بس که به روزگار او زندگی میکنند!

پیکان